

"حزب کمونیست کارگری" مرعوب از انقلاب

برگرفته از نشریه کار - ارگان سازمان فدائیان (اقلیت) شماره ۲۸۱ - سال هفدهم - شهریور ۱۳۷۴

از میان نشریات

"حزب کمونیست کارگری" مرعوب از انقلاب

در شماره ۱۸ انترناسیونال مطلبی انتشار یافته تحت عنوان "سناریوی سیاه، سناریوی سفید" بحثی پیرامون روند اوضاع سیاسی در ایران.

نویسنده آن منصور حکمت پس از مقدمه‌چینی‌های اولیه در مورد اوضاع جهان و اشاره به نمونه‌های "رواندا، سومالی، یوگسلاوی، افغانستان، چین" چنین نتیجه‌گیری کرده است: "این‌طور که اوضاع پیش می‌رود، بعید نیست که روزی مردم جهان بر صفحه تلویزیون هایشان آوارگانی را ببینند که از شیراز و اصفهان و رشت و اراک گریخته‌اند و شیون کنند که فلان جماعت اسلامی، فلان گروهان از آریائیان اصیل یا بهمان شاخه مجاهدین، شهر و خانه و مدرسه‌شان را روی سرشان خراب کرده‌اند و مردم را به خون کشیده‌اند." سپس در توضیح زمینه‌های وقوع آنچه که وی آن را سناریوی سیاه نامیده است، به چهار مورد اشاره می‌شود: نخست اینکه "دوران بحران سیاسی عمق یافته که سرنگونی با دگرگونی اساسی رژیم اسلامی یک مرحله اجتناب‌ناپذیر آن است، آغاز شده است. نکته دوم این که "جمهوری اسلامی رژیم سلطنت نیست که ذوب شود" حتی در صورت سرنگونی رژیم، چندین جریان مذهبی از آن باقی می‌مانند که برای اعاده قدرت جریان اسلامی تلاش می‌کنند. ایضا در شرایط بی‌شکلی قدرت دستجات نظامی دیگری هم سر برمی‌آورند و بالاخره به تأثیرات فروپاشی شوروی و رقابت قطب‌های جهانی اشاره و از اینجا نتیجه‌گیری شده است که "وقوع سناریوی سیاه در ایران یک احتمال واقعی است." پس تا اینجا، سناریوی سیاه نه تنها "بعید نیست" بلکه وقوع آن "یک احتمال واقعی" در ایران است. چون ایشان یک سناریوی سفید هم چاشنی بحث‌شان کرده‌اند. بنابر این کسی که این نوشته را می‌خواند، می‌خواهد بداند که برغم وجود احتمالات تجریدی و واقعی متعدد، با توجه به مجموع اوضاع، محتمل‌ترین حالت کدام است؟ هر چند که مضمون بحث نشان می‌دهد که آقای حکمت چشم‌انداز دیگری جز تبدیل شدن ایران مثلا به افغانستان دیگر ندارد، اما بهرحال از دادن پاسخ صریح به این سوال طفره می‌رود. با این

وجود وی در مصاحبه‌ای که بخش فارسی رادیو بی‌بی‌سی با سازمان‌های مخالف رژیم جمهوری اسلامی ترتیب داده بود، ناگزیر حرف آخرش را می‌زند و چنین اظهار نظر می‌کند: "بیشترین احتمال به نظر من این است که وارد یک دوران کشمکش بشویم که توی این دوره کشمکش ایران، نه فقط گروه‌های مختلف در مقابل یکدیگر قرار بگیرند." (تاکید از ماست)

به زبان صریح و روشن این بدان معناست که حکمت، محتمل‌ترین چشم‌انداز را در تحولات آتی ایران، تبدیل شدن آن به رواندا، سومالی، یوگسلاوی، افغانستان و غیره و غیره می‌داند. بنابر این پر واضح است که دیگر "سناریوی سفید"ی وجود نخواهد داشت و بحث ایشان در مورد سناریوی سفید، کاملا زائد و بی‌معناست. چون بهرحال "بیشترین احتمال" یا محتمل‌ترین حالت، همان وقوع "سناریوی سیاه" است. بنابر این باید بحث را روی همین نکته متمرکز کرد و دید آیا تصویر وحشتناک و تیره و تاری را که ح ک ک از آینده مردم ایران در پی فروپاشی جمهوری اسلامی ارائه می‌دهد برخاسته از واقعیت است و حقیقت دارد یا نه و هدف از طرح آن چیست؟

قبل از هر چیز باید گفت که در سیاست احتمالات فراوانی وجود دارد، در تحولات سیاسی ایران هم نمی‌توان به‌طور مطلق احتمال تبدیل شدن ایران به افغانستان و یوگسلاوی را رد کرد. همانگونه که نمی‌توان احتمال وقوع یک کودتا یا به قدرت رسیدن مجاهدین، سلطنت‌طلبان و غیره را رد کرد. بحث بر سر این مساله است که محتمل‌ترین حالت تحولات سیاسی در ایران کدام است؟

خصوصیت امثال حکمت و حزبش در این است که هیچگاه نمی‌توانند، یک پدیده را در کلیت‌اش و با توجه به تمام جوانب و روابط آن بررسی کنند و از آن نتیجه‌گیری نمایند. اینان هرگاه چشم‌شان به گوشه‌ای از واقعیت برخورد می‌کند، فقط به همین گوشه می‌چسبند، آن قدر آن را بزرگ می‌کنند تا جوانب دیگر واقعیت را تحت‌الشعاع قرار دهد و آن‌ها را به‌کلی محو کند و نهایتاً شکلی تحریف شده از واقعیت ارائه می‌دهند. جوهر سناریوی سیاه همین است.

سناریو نویسی ح ک ک، یک احتمال را دیده، سپس آن را برای خود بزرگ کرده و به محتمل‌ترین تبدیل نموده است. بعد هم برای توجیه آن دلایل دست دوم و سوم جستجو کرده است. تحلیل سطحی دلایل سطحی هم دارد.

خلاء قدرت و مسئله توازن قوا

سناریو نویسی ح ک ک چنانچه می‌توانست تحلیلی عینی و واقعی از اوضاع موجود و چشم‌انداز تحولات آتی ارائه دهد، نخست می‌بایستی موقعیت طبقات مختلف، مبارزه طبقات و توازن قوای طبقاتی را در ایران مورد بررسی قرار می‌داد و از درون این تحلیل و بررسی، اثبات و نتیجه‌گیری می‌کرد که مثلاً چون طبقه کارگر به لحاظ ذهنی و عینی در موقعیتی نیست که خود به تنهایی یا حتی در اتحاد با زحمتکشان قدرت سیاسی را به چنگ آورد و با سرکوب دشمنان طبقاتی، انقلاب را به پیروزی برساند، در عین حال بورژوازی نیز دیگر در وضعیتی نیست که بتواند حکومت کند و علاوه بر این فروپاشی دستگاه دولتی، احتمال تمام اشکال ممکن حفظ قدرت توسط بورژوازی، از جمله اشکال بناپارتیستی دولت را منتفی ساخته است، لذا در چنین وضعیت ویژه و استثنایی، نوعی خلاء قدرت فوق‌العاده استثنایی شکل گرفته که محتمل‌ترین نتیجه‌اش تجزیه و از هم گسیختگی ایران و تبدیل شدن آن به یوگسلاوی و افغانستان است. تازه، بعد از این می‌شد، به این مسئله نیز پرداخت که اوضاع جهانی هم به این محتمل‌ترین حالت کمک می‌کند.

اگر چنین تحلیلی از سوی ح ک ک ارائه می‌شد و اگر صحت آن به اثبات می‌رسید، در آن صورت می‌شد آن را جدی گرفت؛ اما این روش تحلیل مختص مارکسیست‌هاست و نه ح ک ک. لذا در سناریو بحثی از این اساسی‌ترین مسئله یعنی تحلیل توازن قوای طبقاتی و میزان قدرت و توان پرولتاریا و بورژوازی در میان نیست.

حکمت وارد این بحث نمی‌شود، چراکه اولاً - این بحث یکی از آن بزنگاه‌هایی است که ح ک ک را ناگزیر می‌سازد مشت خود را باز کند، حال‌آنکه مطلقاً مایل به چنین کاری نیست. ح ک ک که موجودیت و رسالتش در این است که خود را در تئوری و حرف کمونیست و انقلابی جا بزند، اما در عمل فرمیست و محافظه‌کار باشد. اگر حزب توده تئوری و عملش برهم منطبق‌اند، ح ک ک، موجودیت‌اش در حفظ این دوگانگی است. لذا باید در حرف، بگوید که طبقه کارگر ایران در چنان موقعیتی است که از همین امروز می‌تواند جامعه کمونیستی را پیاده کند، اما در عمل سیاستی را پیش برد که حاکی از ضعف و ناتوانی طبقه کارگر در سازمان‌دهی و رهبری انقلاب و

تبدیل شدن ایران به افغانستان دیگر است. ح ک ک در عمل با این تحلیل پیش می‌رود، اما در حرف همچنان از طبقه کارگر و انقلاب کارگری دم می‌زند؛ بنابراین بی‌سروصدا بحث مربوط به مسئله توازن قوای طبقاتی را کنار می‌گذارد و دستجات مسلح اسلامی و آریایی و فروپاشی شوروی و رقابت قدرت‌های امپریالیستی را برجسته می‌کند.

ثانیاً - سناریو نویسی، وارد بحث توازن قوای طبقاتی نمی‌شود، چراکه با استناد به واقعیت‌های موجود نمی‌تواند توازن قوای فوق‌العاده استثنایی را در ایران نشان دهد که محتمل‌ترین نتیجه‌اش فروپاشی و از هم گسیختگی است.

بیابیم و این مسئله را به‌طور عینی مورد بررسی قرار دهیم.

بهر غم این‌که طبقه کارگر ایران مجموعاً از نظر تشکل و سطح آگاهی طبقاتی ضعیف است، با این وجود یک نیروی قدرتمند جامعه است که بدون تردید در تمام تحولات انقلابی جامعه نقشی قطعی خواهد داشت و مهر خود را بر رویدادهای آتی خواهد زد. طبقه کارگر تنها به لحاظ کمی یک نیروی قدرتمند نیست، تنها به لحاظ نقشی که در تولید ایفا می‌کند، قدرتمند نیست، بلکه یک نیروی رزمنده طبقاتی است که هم‌اکنون قدرت خود را در نبردهای طبقاتی پوشیده و آشکاری که در جامعه در جریان است، به نمایش گذاشته است. در هرکجا که پای یک مبارزه جدی و عملی در میان است، کارگران در آن حضور دارند و نقش فعال ایفا می‌کنند. این حضور صرفاً به مبارزه در درون کارخانه‌ها و توسل به اشکال مختلف مبارزه از جمله اعتصابات محدود نشده، بلکه در محلات و خیابان‌ها، در تظاهرات و در درگیری‌ها خیابانی، در قیام‌هایی که اینجا و آنجا به وقوع می‌پیوندد، حضور کارگران و دخالت فعال آن‌ها عیان و آشکار است. طبقه کارگر ایران، یک انقلاب را پشت سر گذارده و تجارب مهم و ارزشمندی کسب کرده است. این طبقه که از همان فردای به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی پرچم مخالفت و اعتراض علیه آن را علناً برافراشت، با مطالبات ویژه خود در برابر رژیم قرار گرفت و خود را در شوراها متشکل کرد، دیگر همان طبقه کارگر دوران سرنگونی رژیم شاه نیست. از نظر تجربه و آگاهی فوق‌العاده رشد کرده است. قشر وسیعی از کارگران آگاه به منافع طبقاتی خود، در درون طبقه کارگر شکل‌گرفته و فعال‌اند. اتحاد و همبستگی کارگران نیز طی این چند سال دائماً بیشتر شده است. درست است که طبقه کارگر ایران، اکنون تشکیلات واحدی را که نشان‌دهنده، قدرت متشکل، اتحاد و همبستگی آن باشد فاقد است، اما در شرایط سرکوب و اختناق، وفور اعتصابات در میان

کارگران، آن را به‌وضوح نشان می‌دهد. اگر مسئله مبارزه طبقاتی کارگران، اتحاد و همبستگی آن‌ها نبود، آیا رژیم مرتجع جمهوری اسلامی به هیچ خواست کارگران تن می‌داد؟ اگر قدرت و مبارزه کارگران نبود، جمهوری اسلامی دست آوردهای معینی را که طبقه کارگر در مبارزه خود داشته است، تحمل می‌کرد؟ واقعیت مسئله این است که جمهوری اسلامی به‌ویژه در دوران رفسنجانی تلاش نمود حتی برخی از دست آوردهای طبقه کارگر را از آن بگیرد، اما در نتیجه ایستادگی و مقاومت کارگران موفق نشد. طبقه کارگر هم‌اکنون در مقدم‌ترین جبهه علیه جمهوری اسلامی پیکار می‌کند، ممکن است بسیاری از نبردهای طبقاتی کارگران، سروصدایی نداشته باشند، و اصلاً در سطح جامعه منعکس نشوند، اما قطعاً کوچک‌ترین آن‌ها جدی‌تر و کوبنده‌تر از نمونه‌های اطلاعیه‌ها و نامه‌های سرگشاده‌ای است که گاه انعکاس وسیعی هم پیدا می‌کنند.

تنها طبقه کارگر و مبارزه آن است که حرف آخر را می‌زند. باید با قطعیت گفت که اگر قرار است جمهوری اسلامی سرنگون شود، اصلی‌ترین و عمده‌ترین نیروی سرنگون کننده آن کارگرانند. در اینجا از نظر بحث توازن قوا، خرده‌بورژوازی دمکرات و انقلابی نیز در کنار کارگران است.

محتمل‌ترین چشم‌انداز کدام است؟

حکمت به "بحران سیاسی عمق‌یابنده" به‌عنوان یکی از زمینه‌های تبدیل ایران به یوگسلاوی یا افغانستان دیگر اشاره می‌کند، بالعکس، "بحران سیاسی عمق‌یابنده" حاکی از آن است که جامعه تشنه انقلاب است. این بحرانی است که از دل آن انقلاب زائیده می‌شود تا نجات، آسایش، رفاه و آزادی را برای توده مردم ایران به ارمغان آورد. این بحران از آسمان نازل نشده بلکه منتج از تشدید بی‌انتهای تضادهای موجود است. تجربه چندین سال گذشته به همگان نشان داده است که این بحران با حکواصلاح در نظم موجود حل نمی‌شود. این بحران راه‌حلی را می‌خواهد که با یک دگرگونی ژرف و همه‌جانبه، تضادهایی را که به سرحد انفجار رسیده‌اند حل کند. این دگرگونی ژرف نیازمند یک انقلاب توده‌ای برای برافکندن حکومت و انجام تحولات بنیادی و رادیکال است. این‌که این بحران انقلابی است، از طریق این واقعیت نیز روشن است که هم‌اکنون نیرویی را برای حل خود به صحنه فراخوانده است که قادر به انجام آن می‌باشد. این نیرو کارگران و زحمتکش‌اند که هم‌اکنون به مبارزه‌ای علنی و رودررو با رژیم برخاسته‌اند. افزایش اعتراضات و اعتصابات در

کارخانه‌ها، تظاهرات و درگیری‌های مسلحانه، شورش‌ها و قیام‌های پی‌درپی توده‌های زحمتکش در شهرهای مختلف، همگی حاکی از این واقعیت‌اند. این جنبش پیوسته اعتلا یافته و می‌یابد و می‌رود تا جایی که به سرنگونی حکومت قطعیت بخشد. اگر کسی تاکنون در این خیال خام به سر می‌برد که "جمهوری اسلامی رژیم سلطنت" است که "ذوب بشود" یا هم‌اکنون تصور می‌کند که این حکومت خودبه‌خود سقوط خواهد کرد، در پندار عبثی به سر برده است. جمهوری اسلامی رفتنی نیست، مگر از طریق انقلاب توده‌ای کارگران و زحمتکشان و اما این انقلاب حتی نمی‌تواند به سرنگونی رژیم قطعیت بخشد، مگر از طریق یک قیام مسلحانه خونین و پر کشمکش.

جمهوری اسلامی، بدون تردید تا آخرین لحظات حیات ننگینش، با چنگ و دندان از موجودیت خود دفاع خواهد کرد، بنابراین طبیعی است که قیام مسلحانه شکلی طولانی‌تر و خونین‌تر به خود بگیرد. اگر رژیم شاه هم در یک قیام سریع و برق‌آسای توده‌ها سقوط کرد، نه از آن‌رو بود که نمی‌توانست همانند جمهوری اسلامی عمل کند، بلکه به این علت بود که خیال بورژوازی تقریباً راحت بود. بورژوازی و روحانیت، رهبری جنبش توده‌ای را در دست خود گرفته بودند. قدرت‌های امپریالیست نیز بر ضرورت جایگزینی به توافق رسیده بودند و بالاخره نیروی مسلح و سرکوب به رهبری بورژوازی جنبش اظهار وفاداری و تمکین کرده بود. قطعاً اگر در همان ایام هم رهبری جنبش در دست طبقه کارگر قرار می‌گرفت، اوضاع شکل پیچیده‌تری پیدا می‌کرد و رژیم شاه می‌بایستی در یک جنگ داخلی طولانی‌تر و پیچیده‌تر سرنگون شود.

بهر حال، آنچه مسلم است، سرنگونی جمهوری اسلامی در جریان یک جنگ داخلی است. چرا که قیام مسلحانه علیه حکومت، هر شکلی که به خود بگیرد، چیزی نیست جز جنگ داخلی. حتی اگر طبقه کارگر با موفقیت مرحله سرنگونی رژیم را پشت سر بگذارد و قدرت را به کف آورد، باید باز هم در جریان یک جنگ داخلی، توطئه‌ها و خرابکاری‌های نظام بورژوازی و دیگر مرتجعین را که از حمایت امپریالیسم نیز برخوردارند، درهم بکوبد و خنثی سازد. مجاهدین خلق یک خطر فوق‌العاده جدی برای طبقه کارگر ایران و قدرت کارگران و زحمتکش‌اند. نیروی مسلح این جریان از هم‌اکنون پشت مرزها کمین کرده است. با تمام این اوصاف، کارگران و زحمتکشانی که حکومت را سرنگون می‌کنند، این توان را هم دارند که دسته‌های مسلح وابسته به جناح‌های مختلف بورژوازی را سرکوب و انقلاب را به‌پیش سوق دهند.

اجتناب‌ناپذیری جنگ داخلی

لذا جنگ داخلی اجتناب‌ناپذیر است، اما نه از نوعی که آقای حکمت چشم‌اندازش را تصویر می‌کند، بلکه قیام مسلحانه کارگران و زحمتکشان برای برانداختن جمهوری اسلامی و تداوم مبارزه مسلحانه تا برچیدن بساط همه دستجات مسلحی که بخواهند در برابر انقلاب بایستند. این جنگ داخلی نه تنها وحشتناک نیست و ایران را به افغانستان تبدیل نمی‌کند بلکه بالعکس نجات‌بخش توده مردم و پیشرفت و تعالی به‌سوی یک جامعه انسانی است؛ اما خرده‌بورژوازی مرعوب از انقلاب زیر لافاه و پوشش خطر تبدیل‌شدن ایران به افغانستانی دیگر، عملاً هرگونه جنگ داخلی را انکار می‌کند. این روحیه خرده‌بورژوازی مرعوب از انقلاب است. کسی که مبارزه طبقات را قبول داشته باشد، کسی که از موضع مبارزه طبقاتی و نه صلح اجتماعی حرکت کند، می‌داند که جنگ داخلی ادامه و نتیجه مبارزه طبقاتی در یک جامعه طبقاتی است. تمام انقلاب‌های بزرگ این را نشان داده‌اند. هرگز در تاریخ دیده نشده است طبقه کارگر بدون یک جنگ داخلی بتواند قدرت را قبضه و آن را حفظ کند. کمون پاریس، انقلاب سوسیالیستی اکتبر و تمام انقلاب‌های بعد مؤید این امرند. این مطلقاً بدان معنا نیست که طبقه کارگر طالب قهر و جنگ داخلی است. این وضعیتی است که بورژوازی به طبقه کارگر تحمیل می‌کند. در همین ایران، دوران رژیم شاه دیده‌ایم، در دوران جمهوری اسلامی هم وضع بر همین منوال است. جمهوری اسلامی هر خواست و هر مبارزه زحمتکشان را با قهر و سرکوب پاسخ می‌دهد. برای حفظ موجودیت خود به وحشیانه‌ترین شیوه‌های سرکوب متوسل شده است، لذا راه دیگری در برابر توده مردم باقی نگذاشته، الا این‌که به یک قیام مسلحانه سراسری برخیزند. بنابراین برخلاف تصور سناریونویس ح ک ک، بررسی تمام شواهد موجود نشان می‌دهد که محتمل‌ترین چشم‌انداز تحولات در ایران، سرنگونی جمهوری اسلامی از طریق قیام مسلحانه کارگران و زحمتکشان و کسب قدرت توسط آنهاست. اما اگر به هر دلیل و علتی، طبقه کارگر نتواند هرچه فوری‌تر حکومت را سرنگون سازد و سرنگونی رژیم بیش از پیش به تاخیر افتد، بدیهی است که تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، جامعه سیر قهقرایی خود را ادامه خواهد داد و در چنین اوضاعی احتمال وقوع تحولات دیگر و از جمله از هم گسیختگی همه جانبه وجود خواهد داشت. نه تنها در این حالت، بلکه حتی چنانچه جمهوری اسلامی با یک قیام توده‌ای سرنگون شود، اما طبقه کارگر نتواند هژمونی خود را بر جنبش اعمال و انقلاب را رهبری کند، بلکه جریانات بورژوایی مجدداً قدرت را به

دست بگیرند، در این حالت نیز، از آنجایی که نمی‌توانند به شیوه‌ای رادیکال برای حل بحران عمل کنند، نمی‌توانند به خواست‌های مردم پاسخ گویند، تداوم بحران حفظ خواهد شد و در اینجا نیز، یکی از احتمالات از هم گسیختگی جامعه است. معهداً این‌ها همه احتمالات مربوط به وضعیت‌های دیگر است. محتمل‌ترین حالت، یا "بیشترین احتمال" همان قیام مسلحانه کارگران و زحمتکشان برای برافکندن جمهوری اسلامی است.

سناریونویس، این محتمل‌ترین حالت را که علائم آن هم‌اکنون مشهود است نمی‌بیند. او اعتصابات کارگری، تظاهرات، شورش‌ها و قیام‌های دو، سه سال اخیر را نمی‌بیند، لذا محتمل‌ترین حالت از نظر او تبدیل‌شدن ایران به یوگسلاوی و افغانستان است؛ اما همان‌گونه که دیدیم این تحلیل و این چشم‌انداز از واقعیات موجود جامعه برنخاسته است. بلکه روحیه خرده‌بورژوازی مرعوب از انقلاب را بازتاب می‌دهد. خصوصیات بارز روشنفکر خرده‌بورژوا، در این است که بسیار حرف می‌زنند، خودستایی می‌کند، لاف‌وگراف می‌زند، اما همین‌که زمان عمل فرا برسد، پا به فرار می‌نهد، دقت کنید!

اوضاع در ایران بحرانی است. بحران سیاسی ژرف‌تر می‌شود. اعتراضات شکلی علنی به خود گرفته‌اند. اعتصابات کارگری رو به افزایش‌اند. در شهرهای مختلف، شورش‌ها و قیام‌ها به وقوع پیوسته است و این‌ها همه نشانه‌های انقلابی است که در حال فرارسیدن است؛ اما ح ک ک که زمانی در حرف از انقلاب کارگری صحبت می‌کرد، حالا که این انقلاب عملاً در حال فرارسیدن است، جا می‌زند. به‌عوض این‌که کارگران و زحمتکشان را به انقلاب ترغیب کند، به توده‌ها بگوید که باید متشکل‌تر و قاطع‌تر به مقابله با رژیم برخاست، به اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه متوسل گردید و برای آنها تدارک دید، مرعوب و مأیوس، مردم را به آرامش دعوت می‌کند و می‌گوید "بیشترین احتمال" از هم‌گسیختگی و تجزیه ایران است؛ یعنی که ثمره انقلاب هیچ و پوچ است. بدبختی و فلاکتی عظیم‌تر از دوران جمهوری اسلامی در پیش است. در عین حال با زبانی الکن، راه‌حلی هم در برابر مردم قرار می‌دهد که همانا "استحاله" است.

موعظه استحاله و صلح اجتماعی

در ظاهر امر، همانند استحاله گرایان صریح‌اللهجه، از مردم خواسته نمی‌شود که به استحاله درونی رژیم امیدوار باشند، اما عملاً چنین است. چراکه این تنها موردی است که نه از جنگ و خون‌ریزی در آن خبری هست و نه از

"تجزیه" ایران. آقای حکمت می‌گوید: "باید همین‌جا بگویم که به نظر من دگرگونی در رژیم منتفی نیست. هنوز یک ورق دیگر در آستین این رژیم هست. هنوز منطقاً یک حالت وجود دارد برای این‌که دگرگونی رژیم از داخل صورت بگیرد و حتی افتادن یکپارچه قدرت به دست نیروهای سیاسی خارج حکومت را ممکن کند." اما چگونه؟ سناریونویس توضیح می‌دهد که یک روز خامنه‌ای به بهانه برقراری نظم و امنیت و غیره، نیروی مسلح را به صحنه فرامی‌خواند و قدرت را در دست آن قرار می‌دهد. بسیار خوب! تا اینجا چیز تازه‌ای نیست. هر زمان که جنبش تا بدان حد اعتلا یابد که دیگر کنترل کردن آن به شیوه‌های موجود امکان‌پذیر نباشد، احتمال سرکار آمدن یک کابینه نظامی وجود دارد؛ اما منظور آقای حکمت چیز دیگری است. در داستانی که ایشان ساخته‌اند، ماجرا از این قرار است که "خود خامنه‌ای" "هیاتی از نظامیان" را "بر سرکار می‌آورد" و یک کابینه نظامی تشکیل می‌شود. به آخوندها هم "اخطار" می‌شود که قدری کنار بکشند؛ یعنی "آخوندها به پشت‌صحنه" رانده می‌شوند. یک رژیم اسلامی مثل "پاکستان سابق" پدید می‌آید؛ اما این مقدمه پروسه عملی استحاله است. "رژیم نظامی اسلامی هم، روز خودش، با یک کودتا مهارشده به رژیم غیر اسلامی تبدیل می‌شود و حلقه موجودیت رژیم اسلامی بسته می‌شود." نتیجتاً به خیروخوشی ماجرا خاتمه می‌یابد. حقیقتاً این داستان آقای حکمت از داستان‌های هزار و یک‌شب هم تخیلی‌تر است؛ اما به هر حال وی هدف معینی را دنبال می‌کند که همانا خواب کردن افراد عامی و امیدوار ساختن آن‌ها به استحاله درونی رژیم است. با این استدلال‌ات آقای حکمت، فرد عامی ممکن است خواب برود و بگوید اگر در جریان سرنگونی رژیم "بیشترین احتمال" تبدیل شدن ایران به یوگسلاوی و افغانستان است و اگر استحاله درونی رژیم که متضمن این خطر نیست، "منتفی" نمی‌باشد، پس راه نجات همان استحاله درونی رژیم است باید به آن امیدوار بود. خوب که دقت کنیم، می‌بینیم که منصور حکمت، به نام کمونیسم و کارگر، مبلغ همان چیزی است که جمهوری‌خواهان ملی، حزب دمکراتیک مردم ایران و "اکثریت" مبلغ آن هستند. تفاوت در این است که آن‌ها حرفشان را صریح می‌زنند، اما حکمت به شکلی پوشیده و غیرمستقیم همان حرف‌ها را تکرار می‌کند. البته تفاوت دیگری هم وجود دارد که آن‌ها امید خود را به رفسنجانی بسته بودند؛ اما اکنون که تر استحاله آن‌ها با شکست روبرو شده، آقای حکمت می‌خواهد، مردم را به استحاله از طریق کودتا امیدوار سازد. سناریونویس ح ک، گویا هنوز متوجه نشده است که دوران این حرف‌ها به

پایان رسیده و توده‌های کارگر و زحمتکش به نبرد برای برافکندن حکومت و به دست گرفتن زمام امور کشور به پا خاسته‌اند.

کارگران و زحمتکشان به امثال آقای حکمت خواهند گفت: خیر آقایان! به بهانه وقوع سناریوی سیاه، ما را از انقلاب نترسانید! استحاله هم پیشکش خودتان باد! سناریوی سیاه سال‌هاست که در ایران وقوع یافته است. در این دوران صدها هزار تن از مردم ایران در یک جنگ ارتجاعی جان‌باخته‌اند. صدها هزار تن دیگر معلول و دیوانه شده‌اند. میلیون‌ها تن آواره و بی‌خانمان گشتند. هزاران تن در درگیری‌های مسلحانه داخلی جان‌باخته‌اند، ده‌ها هزار تن به جوخه اعدام سپرده شده‌اند. مردم از فرط فقر و گرسنگی جان می‌دهند و در بی حقوقی مطلق به سر می‌برند. این مردم اکنون به پا خاسته‌اند تا بدین دوران سیاه خاتمه دهند. هیچ سناریوی سیاه‌وسفیدی هم آن‌ها را نمی‌ترساند. کسی که در کنار کارگران و زحمتکشان در جانب انقلاب قرار گرفته باشد، به عوض سرهم‌بندی کردن پاره‌هایی در مورد سناریوی سیاه‌وسفید و استحاله و غیره و ذالک، باید مردم را به برپایی اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه سراسری برای برافکندن حکومت تشویق و ترغیب کند.

سناریوی سیاه‌وسفید آقای حکمت بیان چیزی دیگری جر ترس و هراس خرده‌بورژوازی از انقلاب نیست. این روحیه، در همه جای نوشته به چشم می‌خورد. خرده‌بورژوازی مرعوب از انقلاب که منطق مبارزه طبقاتی را درک نمی‌کند، البته راه‌حل‌های مضحک و خنده‌دار دیگری هم برای اجتناب از جنگ داخلی ارائه می‌دهد. از جمله دعوتی است که آقای حکمت از تمام جریان‌ات وابسته به طبقات مختلف به عمل می‌آورند که "رسماً به حداقلی از اصول سیاسی و عملی در راستای اجتناب از سناریوی سیاه یا ختم آن متعهد شوند." چه پیشنهاد خنده‌آوری! واقعاً گویا، این آقا معنای حرف‌های خودش را هم نمی‌فهمد یعنی نمی‌داند که سناریوی سیاهش محصول جبری یک بحران قدرت فوق‌العاده استثنایی است. این خلأ قدرت، جبراً همان چیزی را به بار می‌آورد که وی سناریوی سیاهش خوانده است. هیچ تعهدنامه‌ای هم نمی‌تواند، در اصل مسئله تغییری پدید آورد. علاوه بر این، گفتار آقای حکمت بدین معنا نیز هست که مثلاً بورژوازی در "کنفرانس"، "لندن" و "پاریس" و غیره متعهد شود که اگر در جریان سرنگونی جمهوری اسلامی طبقه کارگر قدرت را به دست گرفت، دست به سازمان‌دهی باندهای مسلح و تحمیل جنگ داخلی به طبقه کارگر بزند. سوسیالیست‌های تخیلی عهد عتیق هم تا بدین حد از منطق

که ح ک ک بهرغم این که در حرف خود را جانبدار کمونیسم، طبقه کارگر و انقلاب معرفی می‌کند، در عمل رفرمیست است. اکنون باید گفت که منطقاً این رفرمیسم باید در تاکتیک‌های این حزب خود را نشان دهد. "سناریوی سیاه‌وسفید" بیان چیزی دیگری جز این اپورتونیسم در تاکتیک و جبن و هراس خرده‌بورژوازی و لیبرالی از انقلاب نیست.

مبارزه طبقاتی بی‌خبر نبودند؛ اما آقای حکمت می‌خواهد با قرارداد و تعهدنامه مسائل مبارزه طبقاتی را حل کند. اگر بخواهیم همه اظهارنظرهای آقای حکمت را نقد کنیم، مقاله بیش از این به درازا می‌کشد، لذا بحث را در همین‌جا خاتمه دهیم و یک نتیجه‌گیری کلی بکنیم. در نقدی که نشریه کار ارگان سازمان ما، چهار شماره پیش* از برنامه ح ک ک ارائه داد، به‌درستی نتیجه گرفت

* نشریه کار - ارگان سازمان فدائیان (اقلیت) شماره ۲۷۸ - خرداد ۱۳۷۴